

بررسی رابطه سیاست و سعادت در اندیشه ارسطو و ابن مسکویه

علی محمد ساجدی^۱

هاجر دارایی تبار^۲

چکیده

رابطه "سیاست" و "سعادت" از جمله مسائلی است که از دیر باز کانون توجه متفکران اخلاق اجتماعی قرار گرفته است. بررسی و مقایسه آراء دو متفکر بزرگ در این زمینه - یکی از یونان باستان و دیگری از حکمای اسلامی حائز اهمیت است. پژوهش حاضر کوشیده است به روش تحلیلی - تطبیقی به تبیین چگونگی رابطه این دو موضوع و وجوه اشتراک و افتراق آراء ایشان در این زمینه بپردازد. هم ارسطو و هم ابن مسکویه، غایت سیاست و جامعه سیاسی را دستیابی به سعادت می‌دانند و مولفه‌های دستیابی به جامعه مطلوب سیاسی را همان عناصر وصول به سعادت مطرح می‌کنند. با توجه به تأثیر آراء ارسطو بر اندیشه‌های ابن مسکویه، تفاوت در جهان بینی این دو متفکر، تفاوت در برخی مباحث را موجب شده است. ارسطو معیار مطلوب بودن جامعه سیاسی و وصول به سعادت را زندگی بر طبق فضیلت می‌داند. اما با توجه به جهان بینی توحیدی ابن مسکویه، او شریعت را عنصر لاینفک سیاست می‌داند و بهترین نوع سیاست را سیاست الهی معرفی می‌کند.

واژگان کلیدی

سیاست، سعادت، فضیلت، شریعت، ارسطو، ابن مسکویه.

۱. دانشیار دانشگاه شیراز، دانشکده الهیات و معارف اسلامی (نویسنده مسؤول) Email: drsajedi@yahoo.com

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی از دانشگاه شیراز

Email: hajardarayi@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۷/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۴

طرح مسئله

سیاست دارای مفهومی پیچیده و دشوار است. یکی از دلایل پیچیده بودن مفهوم سیاست این است که هرکس آن را بر اساس زمینه‌های فرهنگی خود، معنا می‌کند. متفکران همواره تفاسیر متفاوتی از سیاست دارند. به طور کلی سیاست همان هنر حکومت کردن است که به واسطه آن جامعه و حکومت به غایت خویش نایل می‌آیند. مفهوم سعادت نیز، به عنوان یکی از مباحث مهم اخلاقی پیوسته از مفاهیم پرابهام بشری بوده و در عین حال دغدغه خاطر فیلسوفان، متکلمان و عالمان علم اخلاق بوده است. سعادت در حقیقت، میزان برخورداری از کمال انسانی است. مفهوم سعادت نیز مانند مفهوم سیاست همواره، تفسیرهای گوناگونی را برتافته است. بحث درباره این دو موضوع عمری به درازای تاریخ حیات سیاسی - اخلاقی انسان‌ها دارد، لذا در این نوشتار سعی شده است تا بیشتر به نقش سیاست در وصول به سعادت آدمی و به تبع آن، سعادت جامعه از دو دیدگاه متفاوت (غربی و اسلامی) تاکید شود و این مهم می‌تواند مبین نوآوری و همچنین ضرورت موضوع موردبحث باشد.

البته نگرش ابن مسکویه در حوزه اخلاق بی‌تأثیر از ارسطو نیست و این تأثیر بطورقطع و یقین مرهون کوشش فارابی در تبیین نظریات اخلاقی حکمای یونان باستان از جمله ارسطوست.

پیشینه موضوع

دو مقوله سیاست و سعادت در حیات سیاسی و اجتماعی یونان باستان پیوند عمیقی داشت. در اندیشه سیاسی یونان، نیل به سعادت از مجرای عمل به فضیلت بود که همان غایت سیاست است. فضیلت هم همواره با مفهوم "مصلحت عمومی" پیوند می‌خورده است. (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۷۹) در مکالمات افلاطون، سقراط، بیان‌کننده افکار افلاطون است از این رو بسیار دشوار است که اندیشه‌های سقراط را از اندیشه‌های افلاطون بازشناسیم. از دیدگاه سقراط تیره‌بختی انسان حاصل نادانی اوست و بزرگ‌ترین فضیلت، دانایی است. فضیلت به طور کلی چیزی غیر از دانش و حکمت و خردمندی نیست و فضایل عبارتند از: شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی. (دادبه، ۱۳۸۵: ۱۹۰) سقراط عنصر فضیلت را به جهت اهمیت آن، وارد فلسفه سیاسی خود می‌کند. وی سیاست را با مباحث دیگر از جمله مباحث اخلاقی ترکیب می‌کند. "سقراط سیاست را بر پایه اخلاقیات استوار کرده است. به نظر او، دانش سیاسی باید، مقدم بر هر چیز، مردم را با وظایف اخلاقی خود آشنا سازد." (اکبری و امین، ۱۳۸۸: ۸۷) افلاطون همانند استاد خویش، سقراط، بر نقش فضیلت و سعادت تأکید دارد. از دیدگاه افلاطون، سعادت کامل همان تعقیب مهم‌ترین و عادل‌ترین نفوس است. افلاطون در رساله "تئیتوس" می‌نویسد: باید بکوشیم هرچه زودتر از این عالم به عالم خدایان بگریزیم تا آن‌جا شبیه خدایان شویم، چراکه در آن عالم، سعادت حاکم

است. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۳۲۷ و ۱۳۲۶) به عقیده او، سعادت و معرفت حقیقی، ورود به عالم مثال (نامحسوس) است. افلاطون در زمینه سیاست، همواره کشوری مملو از عدالت، زیبایی، حکمت، برادری و حسن نیت تصور می‌کند و برای ساختن چنین مدینه فاضله‌ای قدم به میدان می‌گذارد. (توماس، ۱۳۸۲: ۵۳) افلاطون معتقد است هدف حکمران باید معطوف به خوشبختی و سلامت اخلاقی جامعه باشد. وی در آراء خود به "مدینه فاضله" و علل ناکامی دولت‌ها در رسیدن به آن اشاره دارد. به نظر افلاطون، این‌که چه کسانی باید حکومت کنند نقش مهمی در ایجاد مدینه فاضله ایفا می‌کند و حتی تمام فلسفه سیاسی وی را می‌توان کوششی برای پاسخ دادن به این موضوع دانست. جواب افلاطون این است که یک گروه خردمند و دانا که آموزش و پرورش خاصی یافته‌اند باید حکومت کنند و خردمندان برای حکومت کردن شایسته و درخورند. (پاپکین و استرول، ۱۳۸۹: ۱۵۰) بنابراین افلاطون نیز هدف سیاست را معطوف به دستیابی به خوشبختی و سعادت می‌داند.

کوشش ادیان الهی از جمله اسلام، همواره آن بوده که انسان را متوجه غایات انسانی و اخلاقی بنمایند. در اسلام، اخلاق زیربنای سیاست است، و سیاست منه‌ای اخلاق محکوم به فناست. در اسلام، خدا، هم مبنا و هم غایت فضایل اخلاقی است و همه مفاهیم عمده زندگی سیاسی و اجتماعی انسان در مسیر او معنی پیدا می‌کند. فارابی به عنوان بنیانگذار فلسفه سیاسی در اسلام، نخستین فیلسوفی است که در جهان اسلام به بحث پیرامون سیاست و سعادت آدمی پرداخته است. از دیدگاه وی بحث از علم مدنی بحث از افعال، رفتار، ملکات و اخلاق است و این که رواج این افعال در میان مردم تنها توسط حکومتی انجام می‌شود که با نیروی خدمت و فضیلت به میدان آید. به نظر فارابی "این خدمت عبارت است از پادشاهی و فرمانروایی، یا هر نام دیگری که مردم برایش انتخاب می‌کنند، و حاصل این خدمت را سیاست می‌گویند." (فارابی، ۱۳۶۴: ۱۰۶-۱۰۷) فارابی معتقد است: "سعادت عبارت از خیر مطلق است و هر چیزی از امور طبیعی و ارادی که در راه رسیدن به سعادت سودمند باشد خیر است." (فارابی، ۱۳۷۱: ۱۸۴) از نظر فارابی زمانی سعادت حقیقی میسر است که فرد در میان امت مدینه فاضله زندگی کند و کمال و سعادت در رابطه با دیگران از طریق همکاری محقق می‌گردد. (داوری اردکانی، ۱۳۵۴: ۱۰۹) مدینه فاضله فارابی اجتماعی است که امکانات وصول به سعادت در آن مهیا است و افراد آن سعادت را می‌شناسند و برای رسیدن به غایت مدینه، تعاون و همکاری دارند.

سیاست

سیاست در لغت به معنای پاس داشتن، نگهداشتن، حفاظت، حراست، حکم راندن به رعیت و... آمده است. (دهخدا، ۱۳۶۵: ۲۹/ ۷۴۱) تعاریف مختلف و حتی متضادی از سوی متفکران مختلف در

باب سیاست ارائه شده اما می‌توان گفت هر کجا عناصر چهارگانه ذیل باهم تحقق یابند، سیاست پدیدار می‌گردد: ۱. قانون ۲. قانون گذار ۳. مجری قانون (فرمان‌برنده قانون) ۴. هدف. (لک‌زایی، ۱۳۸۱: ۹۴) جان و جوهر سیاست همانا هنر زیستن و کارکردن با دیگران است و از سوی دیگر، سیاست، هنر حکومت کردن است. برای بسیاری، جان و جوهر سیاست، تلاش در پی کسب قدرت است. (عنایت، ۱۳۶۲: ۱۷-۱۸) یکی از کسانی که سیاست را معادل قدرت می‌داند، متفکر بزرگ علم سیاست، هانس جی مورگانتا^۱ است. وی معتقد است: سیاست تماماً... یا در پی حفظ قدرت یا افزایش قدرت و یا در پی نمایش قدرت است. (Morgenthau, 1985: 42) سیاست در یونان باستان همان معنای حکومت داری و تدبیر جامعه را داشت. مفهوم "پولیس"^۲ برای یونانیان آمیخته‌ای از سیاست، دین، اخلاق و عرف بود. پولیس به معنی شهر و شهر برای یونانیان نه تنها نمونه هرگونه جامعه سیاسی بلکه نمونه همه انواع زندگی اجتماعی بود. از این رو تفکیک مسائل اجتماعی از اخلاقی در نظر فلاسفه یونان باستان امری ناممکن می‌نمود. ارسطو به عنوان بنیانگذار علم سیاست، آراء اخلاقی و سیاسی اش پیوند عمیقی باهم دارند. مهم‌ترین کتاب سیاسی وی، کتاب سیاست است. البته اخلاق نیکوماخوس او نیز خالی از اندیشه‌های سیاسی وی نمی‌باشد. در فلسفه ارسطو، پایان اخلاق به منزله آغاز سیاست است. به همین دلیل، اخلاق نیکوماخوس را دنباله کتاب "سیاست" می‌دانند. وی در کتاب "سیاست" بحث درباره منطق و مابعدالطبیعه را کنار گذاشت و به جای آن که از مدینه فاضله سخن بگوید، سازمان‌های حکومتی موجود را توصیف می‌کند. ارسطو هر پدیده سیاسی را در جوامع انسانی آفریده تغییرات اجتماعی می‌داند. (ارسطو، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۱) علوم از دید ارسطو به دو نوع با دو دسته ویژگی متمایز تقسیم می‌شوند. ۱. علوم نظری که موضوع آنان ثابت است و قابل تعلیم هستند و در مقابل علوم عملی قرار دارند که استدلال بردار نیستند. ۲. حکمت عملی که شامل تدبیر خود (اخلاق)، منزل و جامعه (سیاست) است. با توجه به تقسیم ارسطو، این تقسیم مانع از آن می‌شود که علم اخلاق و فلسفه سیاسی جزء علوم نظری به حساب آید. ارسطو تعریفی از سیاست ارائه نمی‌دهد جز آن که می‌گوید: غایت سیاست خیری خواهد بود که اختصاص به انسان دارد، اگرچه در واقع خیر فرد و خیر مدینه یکی است با وجود این، حفظ و رعایت خیر مدینه بر خیر فرد مقدم و مقدس‌تر است. (ارسطو، ۱۳۵۶: ۱۰۹۴) پس از نظر او شناخت مختص انسان، شایسته علمی است که بر سایر علوم فایق آید و این علم، سیاست است. ارسطو معتقد است: سه نوع درست حکومت در جامعه عبارتند از: پادشاهی، آریستوکراسی و جمهوری. هم‌چنین سه نوع منحرف و نادرست حکومت شامل

1. H.J.Morgenthau.

2. Police.

تورانی (ستمگر)، الیگارش و دموکراسی است. از نظر او هیچ یک از انواع منحرف حکومت، در تأمین صلاح عموم نمی‌کوشند. (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱۵۳ و ۱۵۴) ارسطو بر تبعیت از قانون در جامعه سیاسی تأکید می‌کند. "قانون، فرمانروایان را مجاز می‌دارد تا در پرتو آزموده‌های خویش، قوانین موجود را اصلاح و تکمیل کنند. پس پیروی از فرمان قانون، پیروی از فرمان خدا و خرد است چراکه قانون خردی است از همه هوس‌ها پیراسته." (همان: ۱۹۳) نزد ارسطو سیاست و جامعه سیاسی موجب آشنایی انسان‌ها با قانون، عدالت و سایر فضایل اخلاقی می‌شود و تشکیل جامعه سیاسی برای دستیابی به هدف و غایتی مهم فراهم آمده است.

می‌توان گفت همه آثار یک متفکر در واقع، منبع استخراج دستگاه اندیشه سیاسی وی است. هم‌چنین است در مورد ابن مسکویه. آثاری هم‌چون "تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق" و "جاویدان خرد" منبع اصلی اندیشه سیاسی او هستند. ابن مسکویه در دولت آل بویه از طبقه کاتبان بود و می‌توان گفت از همین دوران بود که آراء سیاسی وی پرورش یافت. وی هم فیلسوف و هم مورخ و هم در کلام، اخلاق، ریاضیات و... مهارت داشت. علی‌رغم تأثیر آراء ارسطو بر آرای سیاسی و اخلاقی ابن مسکویه، سیاست ابن مسکویه، سیاستی اسلامی است. سیاست اسلام، سیاست خاصی است که با سایر سیاست‌های جهان متفاوت است. در اسلام سیاست و شریعت رابطه تنگاتنگی دارند. در مکتب سیاسی اسلام، برخلاف برخی مکاتب سیاسی غرب، قدرت ابزاری برای احقاق حق و گسترش عدالت است. ابن مسکویه فعالانه در زندگی سیاسی زمانه‌اش سهیم بود. وی در تعریف سیاست می‌گوید: صنعتی است که مدنیت را قوام می‌بخشد و مردم را بر مقتضای مصالحشان رهنمون می‌شود. (ابن مسکویه، ۱۳۷۰: ۳۳۳) ابن مسکویه علاوه بر اصطلاح سیاست، از واژه‌هایی نظیر "صناعت ملکی"، "تدبیر مدینه" و "تدبیر مدنی" و... در همین مفهوم استفاده کرده و افزون بر کاربرد مطلق واژه سیاست، در موارد دیگری نیز آن را به صورت مضاف به کار برده که عبارتند از: سیاست نفس، سیاست منزل، سیاست مدینه، سیاست شرعی، سیاست طبیعی، سیاست الهی و... (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ۴۲) سیاست الهی به عنوان مهم‌ترین نوع سیاست در اندیشه ابن مسکویه از تلفیق دین و سیاست به وجود می‌آید. و موضوع آن، اصلاح دنیا و آخرت انسان‌ها است. این نوع از سیاست بر قوانین شریعت مبتنی است و همان است که همه انبیا بعد از امر به توحید و یکتاپرستی به تبلیغ و اجرای آن مأمور بوده‌اند. (جمعی از نویسندگان گروه تاریخ، ۱۳۷۹: ۱۲۶) ذکر این نکته مهم است که، ابن مسکویه بر خصوصیت مهم انسانی یعنی مدنی بالطبع بودن تأکید دارد. وی در کتاب الفوز الاصح این‌گونه روایت می‌کند: "فَإِنَّ هَذَا رَأْيَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ مَوْضُوعَ الْعَالَمِ وَلَا يَدْرِي أَنَّ الْإِنْسَانَ أَيْضًا خُلِقَ مَدَنِيًّا بِالطَّبْعِ؛ توصیه به ترک مطلق دنیا دیدگاه کسی است که از وضع جهان بی‌خبر است و نمی‌داند که انسان مدنی بالطبع است. (ابن مسکویه، ۱۳۱۹: ۶۲) ابن مسکویه مانند فیلسوفان پیش

از خود از جمله فارابی، مقوله فضیلت را در عرصه سیاست وارد کرد و بر اساس آن، سیاست را به دو بخش فاضله و غیرفاضله تقسیم نمود. اما عناصری که در سیاست وی مورد توجه قرار گرفته عبارتند از: ایجاد امنیت اجتماعی، گسترش عدالت، حفظ مصالح عمومی، حمایت از حقوق فردی و اجتماعی، تأمین اسباب معیشت افراد جامعه و... این مسکویه تصمیم سیاسی بدون مشورت اصحاب علم و دانش را نمی‌پذیرد و از دید وی، فرمانروایی جاهلان، از بین رفتن آبادانی و نابودی قدرت سیاسی را به دنبال دارد. وی معتقد است... و نیز سلاطین را سزاوار نیست که نادانان خود را بر مردم مسلط سازند، زیرا که نادانی پیشوای گمراهی است و گمراهی راهنمای فتنه است و در فتنه خرابی و نابودی است... (ابن مسکویه، ۱۳۷۸: ۸۷) بنابراین ابن مسکویه علم را بهترین وسیله برای داشتن قدرت سیاسی می‌داند. وی هدف سیاست و شریعت را امر واحدی می‌داند، آن امر واحد همان وصول به سعادت است. یکی از تأثیرات مهم شریعت بر دیدگاه ابن مسکویه، عقیده او مبنی بر انتصاب حاکم جامعه است. وی بر این باور است که، حاکم جامعه باید از طرف حق تعالی انتخاب شود و کسی باشد که عارف و واقف به حدوسط امور باشد پس به خوبی می‌تواند حقوق انسان‌ها را به میزان عدل تعیین نماید. (ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۲۱۳) بنابراین وقتی حاکم، از طرف حق انتخاب شود آموزه‌های شریعت را در جامعه پیاده می‌کند و چنین کسی عارف به حقیقت اشیا می‌باشد.

سعادت

واژه سعادت از کلمه "سَعَدَ" به معنای خجسته و مبارک و سعادت به معنای خوشبختی و نیکبختی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵۷ و المنجد، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۷۱) همه فلاسفه با وجود اختلاف دیدگاه‌های فراوان در زمینه اخلاق در این امر متفق القولند که مسئله سعادت یکی از مهم‌ترین مسائل زندگی انسان است. موضوع سعادت را از منظر ارسطو و ابن مسکویه، دو متفکر و شخصیت فلسفی، از حیثیات مختلف می‌توان مورد کندوکاو قرار داد. سعادت از دیدگاه این دو اندیشمند برحسب شخصیت، نوع نگرش و جهان‌بینی، موقعیت فردی و اجتماعی و سایر شرایط متفاوت است. تفکر فلسفی درباره اخلاق و مهم‌ترین مسائل آن مانند سعادت از دوران یونان باستان مورد توجه بوده است. ارسطو، سعادت را معادل خیر متعالی (أعلی) می‌داند و معتقد است هر آن‌چه را که بتوان خیر متعالی نامید به نوعی سعادت است. خیر متعالی یا اعلی، مفهومی اساسی در نظریه‌های اخلاق یونان باستان و اخلاق مسیحی است. بنابر رأی فلاسفه اخلاق باستان بالأخص ارسطو، یک خیر ذاتی هست که برتر از خیرهای دیگر می‌نشیند. سعادت، لذت و فضیلت از جمله اموری است که خیر متعالی محسوب شده است. از دیدگاه ارسطو خیر متعالی، چیزی است که پیوسته آن را بنا به ذات خودش آرزومندند نه به دلیل دیگر. پس به نظر می‌رسد

چنین موهبتی در درجه اول، سعادت باشد. (ارسطو، ۱۳۶۴: ۱۱-۱۴) بهترین تعریف ارسطو از سعادت از این قرار است: "سعادت فعالیتی منطبق بر فضیلت است و کاملاً مبرهن است که آن فعالیت همان است که منطبق بر کامل‌ترین فضیلت است یعنی فعالیتی ناشی از عالی‌ترین قسمت انسانی (روح)." (همان: ۳۰۶) دو ویژگی بسیار مهم سعادت از نظر ارسطو که مورد تأیید شارحان و مفسران آراء ارسطو نیز هست عبارت است از: ۱. سعادت، مطلوب بالذات است یعنی پیوسته آن را بنا به ذات خودش آرزومندند نه به دلیل دیگر. ۲. خودکفاست یعنی به هیچ شی و نیرویی وابسته نیست. (همان: ۱۱ و ۱۲) مور^۱ در کتاب "ارسطو" بیان می‌دارد: اینکه ارسطو گفته است، سعادت مطلوب بالذات و خودکفا است، به این معنی است که انسان، سعادت را تنها به خاطر خودش دنبال می‌کند؛ "مطابق نظر وی، موافقت کلی وجود دارد که تمامی انسان‌ها، تجربه مستغنی و مجردی را جستجو می‌کنند که به آن سعادت می‌گویند. پس سعادت امری خودبسته است و هیچ‌کس سعادت را مثلاً به خاطر عدالت بودنش ستایش نمی‌کند." (Mure, 1964: 127-128)

سعادت در نگاه ارسطو به دو عامل مهم و اساسی بستگی دارد؛ یکی نیل به فضیلت و دیگری اختیار. فضیلت اساسی‌ترین عنصر در دستیابی به سعادت است و آدمی برای برخورداری از سعادت باید در انجام اموری که در مقام مخلوقی عاقل، بر عهده گرفته است، کامیاب شود و در اموری که بر آن‌ها سیطره ندارد مختار گردد. از دیدگاه وی تأمل و اندیشیدن، عنصر اصلی سعادت است و مرد عاقل از مقرب‌ترین افراد درگاه خدایان محسوب {شده} و در نتیجه از سعادت کامل برخوردار می‌شود. (ارسطو، ۱۳۶۴: ۳۱۴ و ۳۱۵) می‌توان گفت از منظر ارسطو، سعادت در دو ساحت افعال فردی و اجتماعی مطرح است: ۱) در حوزه فردی: "از دیدگاه ارسطو، سعادت یک فعالیت خیر است نه یک سرگرمی یا تفریح. بنابراین سعادت بالاترین معنا و مفهوم زندگی معقول و معنوی است." (Mckeen, 1940: 307) ۲) در حوزه افعال اجتماعی: وی در این حوزه نیز بر نقش مؤلفه‌ها و لوازمی همانند وجود دوست و اجتماع در وصول به سعادت تأکید می‌کند. به نظر ارسطو، مسلماً بدون وجود دوست و همراهی و تعاون با دیگر افراد، دستیابی به سعادت میسر نخواهد بود. ارسطو مصادیقی را برای دوستی معرفی می‌کند، به گفته وی عشق مادر به فرزندش نمونه‌ای آشکار از دوستی غیر منفعتانه (بی منفعت) است. در نگاه وی ازدواج، نمونه مهمی از دوستی است و به نظر می‌رسد که دوستی میان زن و همسر بوسیله سرشت و ذات انسان موجود می‌شود. (Hardie, 1968: 294) ارسطو، لذت را شرط سعادت می‌داند و بر این باور است که، لذا لذت حسی مسلماً راه خوشبختی نیست. از دیدگاه ارسطو، از نظر فضیلت اخلاقی، بسیار مهم است که انسان، لذت خویش را از چیزهایی به دست آورد که شایستگی و لیاقت دارا بودن

آن را داشته و از امور مذموم و رذایل دوری کند. (ارسطو، ۱۳۶۴: ۲۸۸) یکی از عناصر بسیار مهم در اندیشه اخلاقی ارسطو در زمینه مسئله سعادت "فضیلت" است. می‌توان گفت اخلاق در یونان باستان، فضیلت‌محور است. در نگاه ارسطو فضیلت یک نوع حد وسط است زیرا هدفی که تعقیب می‌کند برقراری تعادل بین دو انتهاست. فضیلت سنجیه‌ای است که بنا بر اراده شخص کسب می‌شود و نسبت به ما عبارتست از قیاس و اندازه در رفتار متفکرانه، با مطابقت با موازین عقلانی. نه افراط و نه تفریط، هیچیک دارای حد وسط نیست، به همان اندازه که حد وسط صحیح نیز نمی‌تواند در معرض افراط و تفریط قرار گیرد. (همان: ۴۲-۴۳) در نظر ارسطو نیک‌بختی و سعادت بسیار شبیه یک پدیده اجتماعی است. در حقیقت خیر اصلی انسان، ایفای خوب نقش رکنی از نفس اوست که مختص انسان بما هو انسان است و این نقش دارای منشأ عقلانی است که همان فعالیت عقلی می‌باشد. پس خوب بودن و سعادت‌مندی انسان در گرو خوب ایفا کردن این نقش است. در اینجا شایسته دیدیم نگاهی اجمالی به دیدگاه ارسطو درباره خدا، عالم و معاد داشته باشیم. چراکه، نوع نگرش انسان به خدا، عالم و معاد در تفسیر او از سعادت و تبیین رابطه آن با مقوله سیاست، نقش موثری دارد. ارسطو برخلاف ادیان توحیدی، خداوند را علت فاعلی جهان نمی‌داند. خدا در نظر او فقط به خود و به کلیات می‌اندیشد و به انسان توجه ندارد. خداوند صرفاً علت غایی جهان است. ارسطو در کتاب "مابعد الطبیعه" می‌نویسد: "خداوند موجودی است که "محرک نامتحرک" است. او علت غایی جهان است و جهان به عشق او برای تشبه او حرکت می‌کند." ارسطو بر این اساس، تمایز میان خدا و جهان را این‌گونه می‌داند، خدا، فعلیت محض است، اما جهان از ماده و صورت ترکیب یافته است. (ارسطو، کتاب دوازدهم، بی‌تا: ۳۹۵) با توجه به نگرش ارسطو به خدا، وی عالم را ازلی می‌داند. پیش از ارسطو، افلاطون معتقد بود که علاوه بر "خیر مطلق" یعنی خدا، "مُثُل" نیز مجرد و ازلی است. ارسطو ماده و صورت (اجزای تشکیل دهنده عالم) را ازلی می‌دانست. (همان: ۴۶۵) و از نظر او تنها فعل خداوند این است که موجودی (=ماده) را موجود (=محرک) نموده است. پس با این توصیفات خدای ارسطو، قانون و شریعتی نیز برای انسان نفرستاده و انسان نیز موظف به انجام کاری نبوده و در نتیجه، هیچ پاداش و کیفری نیز وجود ندارد و نیاز به ارتباط با خداوند هم نیست. بنابراین معادی نیز در کار نیست. (دارایی تبار، ۱۳۹۳: ۴۸)

با توجه به دیدگاه ارسطو در زمینه اعتقاد به خداوند، معاد و... این درحالی است که، ابن مسکویه برخی از شالوده‌های اصلی در زمینه اخلاق نظری را وامدار ارسطوست. ابن مسکویه کتاب تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق را به تصریح خود با استعانت از کتب و رسائل اخلاقی ارسطو نوشته است؛ البته با ترتیب و تهذیبی بهتر و تحقیقاتی بیشتر در این زمینه. مهم‌ترین منابع ابن مسکویه در نگارش آرای اخلاقی‌اش عبارتند از: قرآن و احادیث رسول اکرم(ص) و دیگر

احادیث و روایات معصومین (ع) و نیز اخلاق نیکوماخوس ارسطو، آثار افلاطون هم چون جمهوری، اخلاقیات اندرزگوی یونانی. ابن مسکویه نیز سعادت را خیر عمده انسان تلقی می کند. وی معتقد است: سعادت نسبت به صاحبش خیر است و برای او کمال محسوب می شود. و سعادت هر موجودی به این است که در آن خصوصیت و مرتبه‌ای که از باقی موجودات امتیاز یافته، کامل گردد و به منتهای کمال لایق خود برسد و چون کمال و تمامیت انسان به همان قوه ممیز (عقل) است بنابراین وقتی کامل می گردد که در این خصوصیت ممتاز گردد. (ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۲۷)

اکثر علمای اخلاق اسلامی، ورود به وادی اخلاق را با بحث خودشناسی آغاز کرده‌اند. ابن مسکویه نیز برای شروع مباحث اخلاقی خود از جمله سعادت، ورود به این وادی را منوط به معرفت نفس می داند؛ به اعتقاد وی "نخستین قدمی که انسان به سوی سعادت برمی دارد و به مراتب عالی‌ه صعود می نماید عبارت است از معرفت نفس و اشتیاق به تحصیل علم." (همان: ۱۸ و ۱۳۷)

مؤلفه عقل به عنوان مؤلفه‌ای بسیار مهم از جایگاه ویژه‌ای در نظریه ابن مسکویه برخوردار است زیرا، از طرفی آن را در ضمن تعریف سعادت مطرح کرده و از طرف دیگر تأثیر شدیدی در این زمینه از ارسطو پذیرفته است. به اعتقاد او، اگر نیروی عقل قوی باشد، انسان در راه صحیح قرار می گیرد و به طرف سعادت ابدی پیش می رود. وی در این زمینه می نویسد: "هر که را عقل روزی کردند، اسباب سعادت او را مهنی شد که غایت همه مطلوب‌ها و نهایت همه مرادهاست." (ابن مسکویه، ۱۳۵۹: ۶۶)

یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین عناصر در آراء اخلاقی ابن مسکویه که وی را از ارسطو و آرائش متمایز کرده است عنصر شرع و توجه به شریعت است. دلیل این امر هم کاملاً مبرهن است که به موجب اعتقادش به خداوند یکتا و دین مبین اسلام است. وی در تظہیرالاعراق می نویسد: "کسی که در ابتدای دوران کودکی موفق نشد به وظایف و آداب شرعیه عادت کند پس از سعادت که برای آن خلق شده، بازمانده است. اما باز هم با کمال و جدیت در این راه می تواند عادت خویش را تغییر دهد." (ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۹۷)

وی نشانه سعادت را در این می داند که انسان در خوشی و ناخوشی به قضای الهی رضایت دهد و در مقابل آن تسلیم باشد و دائماً به یاد خداوند مشغول باشد و طمع‌های بی جا را از نفس خویش بیرون کند. (ابن مسکویه، ۱۳۵۹: ۵۴)

اما عنصر "اعتدال" در آراء ابن مسکویه همان اصلی است که در اندیشه ارسطو با نام "فضیلت" از آن یاد شده است. ابن مسکویه معتقد است: با رعایت حد اعتدال و به کارگیری عقل در قوه ناطقه، غضبیه و شهویه به ترتیب فضایی با نام‌های حکمت، شجاعت و عفت حاصل می شود و هرگاه این فضایل تحقق یافت، هر یک نسبت به دیگری معقول گردید و به کمال و تمامیت از مجموعه آنان فضیلتی دیگر به نام عدالت ایجاد می شود. (ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۳۲ و ۳۳).

او مانند ارسطو بر آن است که فضیلت به عنوان میانگین بین افراط و تفریط، همواره قابل تعیین نیست و ما، باید مرادمان از متوسط، یعنی متوسط در رابطه با انسان را معین کنیم. از منظر ابن

مسکویه نتیجه فضایل اخلاقی در فرد به امور اجتماعی و جامعه نیز سرایت کرده و در معاشرت افراد نیز تأثیر می‌گذارد و حدوسط باید تحت کنترل عقل و شرع تأیید شود.

در مکتب اخلاقی اسلام، ملاک ارزش اخلاقی همان قرب به درگاه حق تعالی است و باریافتگان به مقام قرب و سعادت حقیقی، از لذایذ برتر و والایی برخوردارند. قرآن کریم در آیات فراوانی انواع لذایذ و نعمت‌های بهشتیان را بیان می‌کند و تأکید می‌ورزد که این نعمت‌ها با نعمت‌های مادی دنیا قابل قیاس نیستند و لذایذی برتر و پایدارتر از لذایذ دنیا هستند. (اعلی: ۱۷- ۱۶، زخرف: ۷۱، فاطر: ۳۵-۳۴) کسانی که به بالاترین درجات کمال دست یافته‌اند، افزون بر لذت‌های مادی آخرت، از لذت‌های معنوی نیز برخوردارند. (توبه: ۷۲، ص: ۲۷۳) بنابراین از نظر اسلام سعادت ابدی انسان، ارزش ذاتی دارد و ملاک آن، مقدار تقوا و قرب انسان به خداست و اسلام به آن دعوت می‌کند.

ابن مسکویه، مانند هر عالم اخلاقیِ پرورش‌یافته در مکتب اخلاقی اسلام سعادت حقیقی را در قرب به درگاه حق تعالی می‌داند: "خداوند موجودی است که اگر انسان بتواند با چشم عقل آن را مشاهده کند و محبت او را در دل خود پیروراند، خیر و افاضاتی به انسان می‌رسد که وصف شدنی نیست. آن وقت است که آن انسان با خدا به مرحله اتحاد رسیده است. در نتیجه معرفت الهی برای او حاصل گشته است." (ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۲۵۲) به طور کلی وی به دو نوع سعادت آن‌جهانی و این‌جهانی قائل بوده و معتقد است: سعادت آن‌جهانی عبارت است از دستیابی به رستگاری معنوی که در آخرت با فرشتگان و ارواح طیبه شریک است و سعادت این‌جهانی، مآدونی سعادت آن‌جهانی است که خود ثمره تلاش‌های اخلاقی و معنوی انسان است. (فخری، ۱۳۷۲: ۲۰۸) وی، سعادت را پس از تحمل سختی و مداومت در راه و ثبات قدم در این وادی قابل دستیابی می‌داند. بنابراین، ابن مسکویه مصداق سعادت را قرب به درگاه حق تعالی می‌داند.

رابطه سیاست و سعادت در اندیشه ارسطو و ابن مسکویه

واضح است که نحوه تفکر افراد هر جامعه درباره خدا، حقیقت زندگی دنیا، آغاز و انجام جهان، هرطور باشد، قوانینی هم که در آن جامعه وضع می‌شود و نوع حکومتی که برقرار است طبق همان تفکر است. نوع حکومت هر جامعه، تفسیر تمام متفکران از بحث سعادت و ارتباط آن با سیاست را تشکیل می‌دهد. هر نظام اخلاقی اولاً مبتنی بر جهان‌بینی آن نظام است و اختلاف درباره نظریه‌های اخلاقی از اختلاف در جهان‌بینی سرچشمه می‌گیرد... ثانیاً مبتنی بر انسان‌شناسی و بُعد فلسفی آن نظام است. (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۸/۲) ارسطو و ابن مسکویه نیز با داشتن دو جهان‌بینی کاملاً متفاوت از این موضوع مستثنا نیستند.

ارسطو نیز همانند افلاطون معتقد بود، پولیس، نهادی "طبیعی" است و افراد تنها در پولیس

است که قادر خواهند بود استعداد و قابلیتشان را به عنوان موجودات انسانی شکوفا کنند. این دو فیلسوف هر دو معتقد بودند دولت وظیفه تعلیم و تربیت عقلانی و اخلاقی هر یک از شهروندان را بر عهده دارد. (باربت، ۱۳۸۵: ۸۲) ارسطو در کتاب سیاست می‌نویسد: هر اجتماعی به قصد خیر برپا می‌شود، زیرا آدمی همواره می‌کوشد تا کاری را انجام دهد که خود نیکو می‌پندارد. جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده همه جوامع است، خیر برین را می‌جوید و این‌گونه جوامع، شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد. (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱) وی همین موضوع را در کتاب اخلاق نیکوماخوس بیان می‌دارد و این‌گونه می‌نویسد: شهر یا اجتماع سیاسی عبارت است از اجتماعی که درصدد دستیابی به خیر برین یا سعادت است. (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۰۹۴) ارسطو وجود دولت و وصول به سعادت را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند که دستیابی به کمال و سعادت را بدون وجود دولت میسر نمی‌داند. وی بر این باور است که، دولت ساخته طبیعت است و انسان طبیعتاً موجودی اجتماعی است و اجتماعات برای دستیابی به مقصود خود، محتاج به دولت هستند. به نظر او، بدون دولت دستیابی به سعادت میسر نیست. (فاستر، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۱۶-۳۴۳) از دید ارسطو، هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن بلکه بهزیستن است، ورنه بندگان و حتی جانوران نیز می‌توانستند گرد هم آیند و جامعه سیاسی برپا کنند، ولی حال جهان بدانگونه که هست چنین نیست، زیرا بندگان و جانوران از سعادت یا آزادی اراده بی‌بهره‌اند. (ارسطو، ۱۳۸۱: ۱۵۸) سیاست و سعادت در نگاه ارسطو آنچنان گره خورده که در توصیف سعادت، از سیاست و حکومت سخن به میان می‌آورد چراکه وی سعادت را در سایه سیاست قابل وصول می‌داند. وی معتقد است: سعادت هر کشور پیرو اصول سعادت فرد است و بدین سبب فقط کشوری می‌تواند بهتر و برتر از کشورهای دیگر به شمار آید که درست زیست کند و سعادت راستین در آن است که آدمی آسوده از هرگونه قید و بند، بافضیلت زیست کند. همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن نیز درست باشد. (همان: ۲۳۳ و ۳۷۴) از نظر ارسطو سیاست، هدف نیست بلکه سیاست ابزاری برای رسیدن به هدفی بالاتر یعنی خیر و سعادت و فضیلت همگانی است. مولفه‌هایی که ارسطو در بحث دستیابی به سعادت معرفی می‌کند، در زمینه سیاست نیز آنان را دنبال می‌کند. به عنوان مثال یکی از عناصر بسیار مهم که در هر دو بحث مورد تأکید و مرکز توجه او است، عنصر فضیلت است، در نگاه ارسطو، معیار در تعیین بهترین نظام سیاسی و بهترین روش زندگی برای اکثریت کشورها و مردمان، زندگی بر طبق فضایی است که برای بیشتر مردمان پذیرفتنی است. سعادت مدنظر ارسطو، زندگی در جامعه براساس فضیلت و میانه‌روی در امور است. (کاظمی، ۱۳۷۶: ۹۷) ارسطو برای دستیابی به سعادت، زندگی در اجتماع را کافی نمی‌داند. و انسان برای سعادت‌مندی باید ابزارهای دیگری همچون دوستان، برخورداری از علم و دانش لازم، ثروت و قدرت را نیز در اختیار داشته باشد، در غیر این صورت سعادت‌مندی او به خطر می‌افتد. (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۰۹۹) با

توجه به آنچه آمد می‌توان دریافت، سعادت و سیاست ارسطو در هم آمیخته شده‌اند و بحث از هر کدام مستلزم بحث از دیگری است. هیچ سعادت‌ی بدون سیاست معنایی ندارد و بالعکس. سعادت ارسطو، کاملاً، رنگ و بوی سیاسی دارد و سیاست او وسیله وصول به سعادت است.

در جهان اسلام، هدف سیاست آن است که در جامعه مکارم اخلاق و فضایل انسانی را به کمال برساند. سیاست اسلام مبتنی بر اصول و ارزشهای اخلاقی است. سیاستمدار مسلمان، خود، رذایل اخلاقی را می‌شناسد و تلاش می‌کند تا در اخلاق نمونه فضایل عالی انسانی باشد. لذا بنیانگذار اسلام خود عملاً نمونه تمام فضایل اخلاقی بود. پیامبر اکرم (ص) در عین این‌که، مرد سیاست و قدرت بود اما معنویت و پارسایی سیمای او نمایان‌تر بود. یکی از عمده‌ترین و خالص‌ترین منابع اخلاق و سیاست در اسلام، نهج البلاغه امام علی (ص) است. از دیدگاه حضرت علی (ع)، فقط در صورتی که هدف و انگیزه نخبگان سیاسی، حاکمیت قانون، اجرای حق و عدالت و رساندن جامعه به کمال و سعادت باشد، انگیزشان مشروع است. (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۶۶) ابن مسکویه که در دامن مکتب اخلاقی اسلام پرورش یافت، در زمینه سیاست و ارتباط آن با اخلاق و سعادت متأثر از دین اسلام و آموزه‌های آن است. به همین جهت آنچه در اندیشه ابن مسکویه مهم می‌نماید هم‌سویی دین و سیاست است. از نظر او دین و سیاست به دنبال تدبیر و سامان دادن به رفتارهای فردی و اجتماعی و ترویج افعال فاضله برای نیل سعادت اند. ابن مسکویه اثر اخلاقی خویش یعنی تهذیب الاخلاق را براساس فلسفه سیاسی‌اش بنیاد کرده و تمام کمال مطلوب‌های اخلاقی و غایات و سعادت و خیرات را جز در اجتماع مدنی و از مجرای آن ممکن نمی‌داند. تأکید ابن مسکویه بر پیوند اخلاق و سیاست تا جایی است که او در مباحث سیاسی هیچگاه دولت و قدرت را فی نفسه مورد تأمل قرار نمی‌دهد بلکه آن‌چه ذهن او را مشغول کرده ارزشهای اخلاقی است. (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ۵۳ و ۵۵) ابن مسکویه فیلسوفی خردگراست و عمل سیاسی فاقد عقلانیت را از بین برنده می‌داند. وی سیاست را با حزم، تدبیر و دوراندیشی مقارن می‌داند و قدرت را بر دوستی، محبت، سعادت و خیر مشترک استوار می‌سازد. وی معتقد است: حزم که عبارت از تدبیر درست و دوراندیشی صواب است، غنیمت دانستن فرصت است و جدی گرفتن هر کار در وقت قدرت است و ترک کردن صبر و تحمل است در شأن شغلی که خوف فوت شدن دارد. وی خشونت را موجب زوال خرد سیاسی می‌داند و می‌گوید: بار گران عبارت از غضب است. (ابن مسکویه، ۱۳۷۸: ۲۱ و ۲۳) ابن مسکویه، کانون فعل سیاسی را ساختن حیات انسانی و رسیدن به سعادت فردی و جمعی می‌داند. وی مانند ارسطو اعتدال را محور سیاست‌ورزی قرار می‌دهد. در متن جاویدان خرد آمده: حکومت تمام نمی‌شود، مگر به نیکو سیاست کردن، یعنی هر سیاست را در جای خود نماید و نه زیاده و نه کم از قاعده گزیند و به پیش از آمدن وقت بگوید و نه بعد از گذشتن وقت گراید.... هرگاه عدالت زیاده نباشد بر جور و ظلم، پیوسته بالاها و آفت‌های

غیرمکرر روی دهد.... هیچ چیز برای برطرف شدن دولت و نعمت بدتر از ایستادگی نمودن بر ظلم و مداومت بر آن نیست. (همان: ۲۳ و ۳۰) پس اخلاق ابن مسکویه در حقیقت گفتمانی عدالت‌خواه، میانه‌رو، قانون‌گرا و ظلم‌ستیز را به تصویر می‌کشد. ابن مسکویه در تلهیرالاعراق، تمدن صحیح را به وسیله سه چیز قابل تحقق می‌داند. اول ناموس الهی که عبارت از قانون شریعت است. دوم حاکم عادل و سوم دینار (ثروت) و وظیفه حاکم شرع این است که با مردم به عدالت رفتار کند و آنچه از خیر و خوبی برای خود می‌خواهد برای دیگران نیز خواهان باشد. (ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۲۱۵-۲۱۷) از نظر ابن مسکویه، کسی که حکمت عملی را فرا گرفته و تهذیب نفس کند صلاحیت تدبیر را می‌یابد و می‌تواند به تدبیر و سیاست منزل، مدینه و مملکت بپردازد، چنین کسی که در این زمینه به کمال رسیده باشد شایسته است که او را حکیم یا فیلسوف بنامیم و چنین کسی به سعادت تام رسیده است. زیرا ریاست و سیادت نصیب کسی می‌شود که به وسیله فضل و دانش برتری پیدا کرده و شرافت هر کسی به مرتبه دانش و حکمت اوست. (ابن مسکویه، ۱۳۱۹: ۶۷ و ۶۸ و ابن مسکویه، ۱۳۶۰: ۲۱۷ و ۲۱۸) یکی از کسانی که بعد از ابن مسکویه تلاش‌های فراوانی در زمینه تبیین سیاست و سعادت و رابطه آنان مصروف داشت، امام محمد غزالی، متفکر پرآوازه اهل سنت، بود. غزالی، اخلاق و سیاست را جزو علوم معامله‌ای معرفی می‌کند و اخلاق را عبارت می‌داند از، اصلاح و ویراستن قوای سه‌گانه تفکر، شهرت و غضب. (غزالی، ۱۳۷۴: ۳۳۰) تعریف غزالی از سیاست در واقع همان تعریف ابن مسکویه از سیاست الهی است. غزالی سعادت آدمی را در معرفت خداوند می‌داند و خداشناسی را مشروط به خودشناسی و معرفت نفس معرفی می‌کند. وی در تعریف سعادت می‌گوید: سعادت هرچیزی در آن است که لذت و راحتی وی در آن باشد و لذت هرچیزی در آن است که مقتضی طبع آن باشد که وی را برای آن آفریده‌اند. (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۲) اخلاق و سیاست در نگاه غزالی اصلاح انسان برای رسیدن به سعادت است و برای تحصیل سعادت، اشتغال به علم و عمل واجب است. اندیشه اخلاقی و سیاسی ابن مسکویه بر فیلسوفان مسلمان بعد از خود مخصوصاً خواجه نصیر الدین طوسی به شدت تأثیر گذاشت. خواجه نصیر در نگارش کتاب گرانقدر اخلاق ناصری به کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه که آن را طهاره النفس نیز نامیده، نظر عمیقی داشته است. خواجه طوسی، سعادت را خیری می‌داند که شخص بواسطه حرکت نفسانی ارادی بدان دست می‌یابد. "سعادت همان وصول به ذات حق است و سعادت‌مند با رسیدن به این مرتبه، توجه به غیر برای او به قصد ثانی انجام می‌گیرد. سعادت‌مند هر کاری را به خاطر فضیلت و خیر بودنش انجام می‌دهد." (طوسی، ۱۳۵۶: ۸۱ و ۹۲) وی نیز سیاست را با سعادت در هم آمیخته و سیاست را تدبیری می‌داند که انسان‌ها را به وسیله عدالت به حقشان می‌رساند. سیاستی که عدالت و تدبیر را پیاده کند و به انسان‌ها در رسیدن به سعادت و کمال خویش کمک نماید، سیاست الهی است. (همان: ۲۵۲) خواجه مانند ابن مسکویه

بالاترین نوع سیاست را که عامل وصول به سعادت حقیقی است، سیاست الهی می‌داند. عنصر تفکیک ناپذیر سیاست، در اندیشه فلاسفه و متفکران اسلامی، شریعت است. نزد ابن مسکویه، دیانت و شریعت خاستگاه مدنی و سیاسی دارد. به همین دلیل به نوع اعلائی از سیاست یعنی سیاست الهی قائل است. در نگاه او، دو عامل بسیار مهم در تحول حکومت به نوع مطلوب و نامطلوب نقش اساسی ایفا می‌کنند: ۱. شریعت: حکومت و شریعت قابل انفکاک نیستند. ۲. عدالت: در فلسفه سیاسی ابن مسکویه عدالت محور اساسی در روابط اجتماعی و سیاسی است زیرا جامعه مطلوب او براساس "فضیلت" است. (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸) با توجه به آنچه گفته شد می‌توان دریافت، ابن مسکویه نیز مانند ارسطو عناصری که جهت دستیابی به سعادت بیان می‌کند در سیاست نیز برای رسیدن به جامعه مطلوب سیاسی یا مدینه فاضله مطرح می‌کند. بنابراین دو مقوله سیاست و سعادت در نگاه رسطو و ابن مسکویه، دو مقوله کاملاً پیوسته و جدانشدنی هستند و غایت سیاست همانا دستیابی به سعادت افراد جامعه است که از نظر ابن مسکویه حاکم جامعه می‌تواند با تدابیر صحیح و قوانین درست و محکم، این هدف را تحقق بخشد.

نتیجه گیری

با مقایسه تطبیقی بررسی رابطه سیاست و سعادت در آراء ارسطو و ابن مسکویه می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های زیر را برجسته ساخت.

الف. شباهت‌ها

سیاست
- غایت سیاست، خیر یا امر خیر است. - سیاست ابزاری برای رسیدن به غایت است. - لزوم تبعیت از قوانین حاکم بر جامعه. - وظیفه سیاستمدار، ترویج فضایل اخلاقی است. - محور سیاست‌ورزی، رعایت عدالت است.
سعادت
- سعادت خیر اعلی است. - خیر اصلی انسان، کمال قوه عاقله و ایفای خوب نقش آن است. - فضیلت محوری در آراء هر دو متفکر. - عناصر مشترک دستیابی به سعادت: اراده و اختیار، عقل، لذت، دوستی و.... - تأکید بر عنصر عقل یا اندیشه عقلانی در وصول به سعادت. - سعادت فرد و جامعه یکی است.

رابطه سیاست و سعادت

- درهم آمیختگی فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست و عدم انفکاک آنها از هم.
- سیاست و سعادت مربوط به حکمت عملی هستند.
- غایت سیاست و جامعه سیاسی، دستیابی به سعادت افراد جامعه است.
- مولفه‌های دستیابی به جامعه مطلوب سیاسی همان عناصر وصول به سعادت هستند.
- وجود سیاست و وصول به سعادت رابطه علیت دارند.
- حکیم، شایستگی حاکمیت در جامعه را دارد.

ب. تفاوت‌ها

ابن مسکویه	ارسطو	
- سیاست، صناعتی است که مدنیت را قوام می‌بخشد و مردم را بر مقتضای مصالحشان رهنمون می‌شود. - به کارگیری اصطلاحات مختلف برای سیاست مانند صناعت ملکی، تدبیر مدینه و... - سخن از مدینه فاضله. - مهم‌ترین نوع سیاست، سیاست الهی است، که رهبرش نیز الهی باشد. - تأکید بر خردسیاسی، مشورت با اصحاب علم، رعایت اعتدال در امور و دوری از خشونت در امر حکومتداری. - حکومت صحیح، حکومت دینی (مبتنی بر آموزه‌های دین مقدس اسلام) است.	- عدم ارائه تعریف مشخص از علم سیاست. - تأکید شدید بر نقش فضایل اخلاقی و میانه‌روی در امر حکومتداری. - حکومت‌های صحیح در جامعه: پادشاهی، آریستوکراسی و جمهوری.	سیاست
- نقش مهم جهان بینی توحیدی ابن مسکویه در این موضوع. - سعادت نسبت به صاحبش خیر است. - سعادت حقیقی، تقرب به درگاه حق تعالی و دوستی با اوست. - عناصر متمایز در وصول به سعادت عبارتند از: شریعت، معرفت نفس و... - سعادت در تقسیم‌بندی کلی دو قسم است: سعادت دنیوی و سعادت اخروی.	- نقش تأثیرگذار جهان‌بینی غیرتوحیدی ارسطو در تفسیر سعادت و لوازم وصول آن. - خدا، تنها علت غایی جهان است، عالم ازلی است و معادی در کار نیست. - سعادت، فعالیت منطبق بر کامل‌ترین فضیلت و ناشی از عالی‌ترین قسمت انسانی (روح). سعادت در بهزیستن و شکوفایی فضایل انسانی است.	سعادت

- معیار مهم مطلوب بودن حکومت، به کارگیری آموزه‌های شریعت است. - منبع پیوند اخلاق و سیاست، تعلیم اسلام است. - حاکم اسلامی می‌کوشد تا الگوی تمام فضایل اخلاقی باشد. - سیاست اسلامی، تلاش خود را مصروف اجرای حق و عدالت و رساندن جامعه به سعادت می‌کند. - رابطه عینیت و دین محورانه میان سیاست و شریعت، (هم‌سویی دین و سیاست) - عوامل موثر در اندیشه اخلاقی و سیاسی: برخی از آراء ارسطو و افلاطون و از همه بیشتر مذهب، فلسفه شیعی و وضعیت زمانه. - لزوم تهذیب نفس برای حاکم جامعه.	- معیار مهم مطلوب بودن حکومت، فضیلت است. - منبع پیوند اخلاق و سیاست، فضیلت است. - حاکم در سیاست یونان، اسطوره فضیلت است. - سیاست، بیشتر تلاش خود را صرف تخلق افراد جامعه به فضایل اخلاقی می‌کند. - عوامل موثر در اندیشه اخلاقی و سیاسی: جهان‌بینی غیر توحیدی، آراء سقراط و افلاطون و وضعیت زمانه. - لزوم داشتن قدرت و ثروت برای حاکم جامعه.	رابطه سیاست و سعادت
--	---	---

آنچه مورد توافق اغلب دیدگاه‌های اخلاقی است، پیروی از قوانین اخلاقی است و اینکه، این پیروی زمینه‌ساز سعادت و تعالی انسان است. از سویی، هدف سیاست نیز هدایت و رستگاری جوامع انسانی است. پس، گویی آبشخور "سیاست" و "سعادت" یکی است، و رابطه وثیق و معناداری میان این دو وجود دارد. در نظام فکری ارسطو و ابن مسکویه، سیاست با سعادت گره خورده است و سیاست می‌تواند به هدف اخلاق کمک می‌نماید. سرانجام، با توجه به آنچه بیان شد می‌توان گفت با بررسی آرا و نظریات این دو متفکر درمی‌یابیم که اسلام و تعلیم اسلامی، کامل‌ترین و بهترین برنامه در زمینه سیاست مطلوب جهت وصول به غایت آن یعنی سعادت حقیقی را ارائه می‌دهد، که به طور خلاصه، بهره‌گیری از آموزه‌های شریعت و عقل، رعایت عدالت و مصاحبت با اهل علم در اداره حکومت برای دستیابی به سعادت فرد و جامعه که همان رسیدن به خدانشناسی از طریق خودشناسی^۱ و توجه به فطرت و ندای درونی خویش می‌باشد. با مطالعه دقیق و گسترده در حوزه اخلاق اسلامی، می‌توان به یک نظام جامع و برنامه کلی برای دستورالعمل سیاست‌های اخلاقی فردی و اجتماعی دست یافت.

۱. برگرفته از حدیث معروف پیامبر اکرم: من عرف نفسه فقد عرف ربه.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴، "معجم مقاییس اللغة"، انتشارات مرکز نشر، قم.
۳. ارسطو، ۱۳۶۴، "اخلاق نیکوماخوس"، ترجمه رضا مشایخی، انتشارات دهخدا، تهران.
۴.، ۱۳۸۵، "اخلاق نیکوماخوس"، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات طرح نو، تهران.
۵.، ۱۳۵۶، "اخلاق نیکوماخوس"، ترجمه ابولقاسم پورحسینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۶.، ۱۳۸۱، "سیاست"، ترجمه حمید عنایت، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۷.، بی تا، "مابعدالطبیعه"، ترجمه شرف الدین خراسانی، بی نا، تهران.
۸. افلاطون، ۱۳۸۰، "مجموعه آثار"، ترجمه رضا کاویانی و محمد حسن لطفی، ج ۳، انتشارات خوارزمی، تهران.
۹. اکبری، مجید، امین، فاطمه، ۱۳۸۸، "نسبت اخلاق و سیاست در اندیشه ارسطو"، آینه عرفان، شماره ۲۱، ص ۸۰ و ۸۷، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
۱۰. المنجد، ۱۳۷۷، "فرهنگ لغت"، ترجمه مصطفی رحیمی، ج ۱، انتشارات صبا، تهران.
۱۱. باریت، آنتونی هریسون، ۱۳۸۵، "فلسفه ارسطو"، ترجمه مهرداد میریان فر، انتشارات ریش، اهواز.
۱۲. پاپکین، ریچارد، استرول، آروم، ۱۳۸۹، "کلیات فلسفه"، ترجمه جلال الدین مجتبوی، انتشارات حکمت، تهران.
۱۳. توماس، هنری، ۱۳۸۲، "بزرگان فلسفه"، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۱۴. دادبه، اصغر، ۱۳۸۵، "کلیات فلسفه"، انتشارات آزمایشی متون درسی، تهران.
۱۵. دارایی تبار، هاجر، ۱۳۹۳، "سعادت در اندیشه ارسطو و ابن مسکویه"، انتشارات سبز رایان گستر، تهران.
۱۶. داورى اردکانی، رضا، ۱۳۵۴، "فلسفه مدنی فارابی"، انتشارات مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی، تهران.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۵، "لغت نامه"، زیر نظر محمد معین، ج ۲۹، انتشارات موسسه لغت نامه دهخدا، تهران.
۱۸. رازی، ابن مسکویه، ۱۳۶۰، "تطهیر الاعراق"، ترجمه مجتهد امین (اخلاق و راه سعادت)، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران.
۱۹.، ۱۳۷۰، "الهوامل والشوامل"، به کوشش احمد امین و سیداحمد صقر، لجنة التالیف و الترجمة والنشر، قاهره.
۲۰.، ۱۳۱۹، "الفوز الاصغر"، بی نا، بیروت.
۲۱.، ۱۳۷۸، "جاویدان خرد"، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، مقدمه محمد ارکون، تصحیح بهروز ثروتیان، انتشارات فرهنگ کاوش، تهران.

۲۲.، ۱۳۵۹، "جاویدان خرد"، ترجمه شرف الدین عثمان بن محمد قزوینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۲۳. طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۷۵، "اصول فلسفه و روش رئالیسم"، ج ۲، انتشارات صدرا، تهران.
۲۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۵۶، "اخلاق ناصری"، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپخانه زر، تهران.
۲۵. عنایت، حمید، ۱۳۶۲، "اندیشه سیاسی در اسلام معاصر"، انتشارات خوارزمی، تهران.
۲۶. غزالی، ابوحامد، ۱۳۶۱، "کیمیای سعادت"، تصحیح احمد آرام، انتشارات بهجت، تهران.
۲۷.، ۱۳۷۴، "میزان العمل"، ترجمه عی اکبر کسمایی، تصحیح سلیمان دنیا، انتشارات سروش، تهران.
۲۸. فارابی، ابونصر محمد، ۱۳۷۱، "سیاست مدینه"، ترجمه جعفر سجادی، سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۲۹.، ۱۳۶۴، "احصاء العلوم"، ترجمه حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۳۰. فاستر، مایکل ب.، ۱۳۷۷، "خداوندان اندیشه سیاسی"، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۱، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۳۱. فخری، ماجد، ۱۳۷۲، "سیر فلسفه در جهان اسلام"، ترجمه گروهی از مترجمان، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۳۲. کاظمی، علی اصغر، ۱۳۷۶، "اخلاق و سیاست اندیشه سیاسی در عمل"، انتشارات قومس، تهران.
۳۳. گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹، "مسکویه (زندگی‌نامه، آثار و اندیشه)"، انتشارات حوزه و دانشگاه، قم.
۳۴. لک‌زایی، نجف، ۱۳۸۱، "اندیشه سیاسی صدر المتألهین"، انتشارات بوستان کتاب، قم.
۳۵. مهاجرنیا، محسن، ۱۳۸۰، "اندیشه سیاسی مسکویه"، انتشارات بوستان کتاب، قم.
36. Hardie, W.F.R, 1968, "Aristotle,s Ethical Theory", Oxford university, New York.
37. Mckeen, Richard, 1940, "Introduction to Aristotle", the modern library, New York.
38. Mure, G.R.G., "Aristotle", 1964, oxford university, New York.
39. -Morgenthau, H.J., 1985, Politics Among Nation, Alfred A knopf, New York.